

Education as an important thing that Sharia is not satisfied to leave

seyednaghi muosavi ¹ 

1. Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Farhangian University ,Tehran, Iran.
E-mail: snmosavi57@cfu.ac.ir. <https://orcid.org/my-orcid?justRegistered=&orcid=0000-0002-3751-6962>

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	Education is inherently a value-based matter, and its degree of importance is different in political and social schools. There are discussions about the "institutional state of education". The present article tries to search for the place of education in the system of Islamic Shari'a rulings from a very large and superior point of view, and examines the claim that "education is an important matter that the Shari'ah is not satisfied with leaving it?" Therefore, the problem of the present article is the genealogy, conceptualization and reasoning of this claim. The research method is descriptive, analytical and inferential respectively. According to the research, the following results were obtained: the term "leave the street dissatisfaction" and "important matters" refer to the same meaning, and their examples are not limited to fever and symptoms. Based on the evidence presented, the following conclusions were reached: compulsory education, in all fields and at all ages, is one of the important things that the Shari'ah is not satisfied with leaving; Also, "obligatory education for the unsupervised and ill-supervised minors", "education in the sphere of society and at the same time in an obligatory and disciplinary manner for the family, the government, scholars and the people" and "education about what is right and what is good and forbidding what is bad" .
Article history: Received 18 March 2022 Received in revised form 10 June 2022 Accepted 16 June 2022 Published online 25 June 2022	
Keywords: <i>institutional status of education, family jurisprudence, Philosophy of educational jurisprudence, longitudinal task of education, transverse task of education.</i>	
Cite this article: Author, Muosavi. S. (2024). Education as an important thing that Sharia is not satisfied to leave. <i>Islamic Jurisprudential Researches</i> , 56 (1), 1-20. DOI: http://doi.org/JORR-202409-1009518 (R1)	
© The Author(s). DOI: http://doi.org/0000000000000000JORR-202409-1009518 (R1)000000	
	Publisher: University of Tehran Press.

تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست

نویسنده: سیدنقی موسوی^۱

۱. گروه علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران snmosavi57@cfu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	تربیت ذاتاً امری ارزش‌پایه است و در مکاتب سیاسی و اجتماعی درجه اهمیت آن متفاوت است. درباره «وضعیت فرانهادی تربیت» مباحثی وجود دارد. نوشتار حاضر درصدد است از منظر بسیار کلان و فوقانی، جایگاه تربیت در منظومه احکام شریعت اسلامی را جستجو نماید و این مدعا را بررسی نماید که آیا «تربیت به مثابه امری مهم است که شارع به ترک آن راضی نیست»؟ بنابراین مساله نوشتار حاضر عبارت است از تبارشناسی، مفهوم‌پردازی و مدلل‌سازی این مدعا. روش تحقیق، به ترتیب توصیفی، تحلیلی و استنباطی است. طبق بررسی‌ها این نتایج حاصل شد: اصطلاح «لایرضی الشارع بترکه» و «الامور المهمه» به یک معنا اشاره دارند و مصادیق آنان هم به دماء و فروج و اعراض محدود نیست. براساس ادله اقامه شده، این نتایج حاصل شد: تربیت واجب، در همه ساحات و همه سنین از «امور مهم است که شارع به ترک آن راضی نیست؛ همچنین «تربیت واجب، برای خردسالان بی‌سرپرست و بدسرپرست»، «تربیت در سپهر جامعه و بصورت همزمان بصورت وجوبی و ندبی بر خانواده، حاکمیت، عالمان و مردم» و «تربیت از باب امور حسبی و امر به معروف و نهی از منکر».
تاریخ دریافت: تاریخ بازنگری: تاریخ پذیرش: تاریخ انتشار:	کلیدواژه‌ها: تکلیف طولی تربیت، تکلیف عرضی تربیت، فلسفه فقه تربیتی، فقه خانواده، وضعیت فرانهادی تربیت.
استناد: موسوی، سیدنقی (۱۴۰۳). تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست. پژوهشهای فقهی، ۲ (۴)، ۲۰-۱. DOI: http://doi.org/JORR-202409-1009518 (R1)	
ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. DOI: http://doi.org/JORR-202409-1009518 (R1)	



© نویسندگان: سیدنقی موسوی

۱. بیان مسأله

تربیت ذاتاً امری ارزشی و ارزش‌پایه است و نظامات تربیتی همیشه از سرچشمه ارزش‌ها سیراب شده‌اند؛ هرچند میزان اهمیت و درجه اولویت تربیت در نظام‌های ارزشی می‌تواند متفاوت باشد. تربیت (و بخصوص تربیت رسمی) به مثابه یک نهاد اجتماعی در عرض نهاد اقتصاد، سیاست، فرهنگ، رسانه، خانواده و مانند آن دارای عاملیت است؛ اما در درباره سطح و جایگاه نهاد تربیت رسمی به مثابه نهادی اجتماعی و یا نهادی حاکمیتی/حکومتی/دولتی و یا «وضعیت‌فرانهادی» آن مباحثی وجود دارد. فقه و شریعت اسلامی نظامی از ارزش‌ها، هنجارها، اولویتهای الگوی رفتاری و ترجیحات سبک زندگی شرعی را به نمایش می‌نهد. در این نظام ارزشی، برخی از موضوعات، در قله ارزش‌گذاری جای دارند که در فقه اسلامی با تعبیراتی چون «لایرضی الشارع بترکه/بفعله» یا «من الامور المهمه» از مسائلی که در صدر نظام اولویت‌ها قرار دارد یاد می‌شود؛ مانند جان و آبرو و حرمت نوامیس و مانند آن.

فقه تربیتی تلاشی است برای تبیین نظام اولویتهای تربیتی در همه جلوه‌ها و اقدامات از روشها و شیوه‌های خرد تا اصول و قواعد عام و تا سیاست‌ها و الگوهای حکمرانی تربیتی. به عبارت دیگر، ایده اصلی «فقه تربیتی»، شکل دادن به نظامی از اولویتهای تربیتی و ترسیم نظامی از بایدها و نبایدهای در تربیت است؛ اما از منظری بسیار کلان، جایگاه تربیت در منظومه احکام شرعی و بصورت بسیار فوقانی، کجاست؟ تربیت در عرض دیگر نهادهای اجتماعی و حاکمیتی و نیز دیگر مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره چه جایگاهی دارد؟ آیا تربیت در شریعت اسلامی از «امور مهمی است که شارع هیچ‌گاه به ترک آن راضی نیست» و «تربیت نباید روی زمین بماند»؟

براین اساس، سوالات پژوهش حاضر به قرار زیر است: ۱. تبار کاربرد اصطلاحات «عدم رضایت شارع به ترک یک کار»، «امور مهمه» و «اهتمام شارع به کاری» در استعمالات فقهاء چگونه است؟ ۲. مدعای «تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست» چگونه مفهوم‌پردازی می‌شود؟ ۳. چه شواهدی مدعای «تربیت به مثابه امری مهم است که شارع به ترک آن، راضی نیست» را تأیید می‌نماید؟

درباره اهمیت مسأله حاضر باید گفت: پژوهش درباره ماهیت نظام تربیت رسمی در دامن «فقه و فلسفه تربیتی اسلام» همچنان لازم است؛ خصوصاً اینکه جریان اندیشه «تربیت سکولار» و «سکولاریسم تربیتی» با اصرار در ظاهری علمی و در باطنی لیبرالیستی بر لزوم عقب‌نشینی حاکمیت اسلامی از اهداف/عرصه‌های هدایتی و تربیتی در حکمرانی تربیتی جمهوری اسلامی ایران تأکید دارد. از سوی دیگر فقه تربیتی به مثابه دانشی نو لازم است با کلان‌مسأله‌هایی چون مسأله حاضر مواجه شود. این پژوهش درواقع از منظر «فلسفه فقه تربیتی» به بسط ادبیات «فقه تربیتی» کمک خواهد کرد؛ زیرا در این نوشتار «حکم التریه» محل بحث نیست؛ بلکه وضعیت ثانوی و فرانهادی «حکم التریه» و «وجوب التریه»، در افق کلان جامعه و شریعت محل کلام است.

روش تحقیق روش توصیفی، تحلیلی و استنباطی است. برای پاسخ به سوال اول با روش توصیفی و تحلیلی به تحلیل و تحدید مفاهیم کلیدی و نیز پیشینه‌شناسی و تبارشناسی آنها پرداخته می‌شود. برای پاسخ به سوال دوم با روش اجتهادی و استنباطی و روش تفقه تربیتی (اجتهاد تربیتی) تلاش می‌شود با مراجعه به ادله لفظی و لُبی و نیز اطلاقات و عمومات و قواعد، میزان اهتمام شارع به تربیت، روشن شود. همچنین برای پاسخ به سوال سوم، از روش تحلیلی و استنتاجی تلاش می‌شود دلالت‌ها و استلزامات و اقتضائات اثبات مسأله در فقه و اصول و فقه تربیتی استنتاج شود.

درباب پیشینه پژوهش باید گفت حسب اطلاع، طرح این مسأله و تاملات فرازین درباره نظام اولویتهای تربیتی در این سطح، کم سابقه است.

در ادامه تلاش می‌شود مدعا («تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست») در بخش اول تبارشناسی و مفهوم‌پردازی و در بخش دوم مدلل‌سازی شود.

۲. تبارشناسی و مفهوم پردازی

برای نشان دادن درجه اولویت بسیار بالای برخی موضوعات، فقیهان از تعبیر «لایرضی الشارع بترکه» بهره می‌گیرند که عمدتاً بر دماء و فروج منطبق است. با جستجوی بیشتر در کابردهای فقهاء مشخص می‌شود که برای منظور فوق، از تعبیر «الامور المهمه» برای همان مصادیق نیز بهره می‌گیرند. در کنکاش‌های بیشتر مشخص می‌شود که ظاهراً ایندو تعبیر، اشاره به یک اصطلاح دارند و در مواردی نیز از ترکیب ایندو (الامور المهمه التي لا يرضى الشارع بترکه) استفاده می‌کنند. ادامه جستجوها نشان می‌دهد که مصادیق این اصطلاح محدود به موضوع دماء و فروج نیست. این نتیجه امکانی است برای بررسی این سوال که آیا تربیت هم می‌تواند مشمول این اصطلاح باشد؟ در ادامه این تبارشناسی گزارش می‌شود:

۲-۱. تبارشناسی اصطلاح

مرحوم خوئی در شرح مسأله ده عروه مبنی بر حرمت شرب نجس و جواز سقی آن به حیوان و اطفال دیدگاه عدم جواز سقی نجس به طفل (بخاطر اینکه لایرضی الشارع بوقوعه) را مطرح و نقد می‌کند و می‌گوید: شرب نجس حتی برای مکلفان آن قدر نزد مولا مبعوضیت ندارد؛ برخلاف شرب خمر و زنا و لواط که حتی وقوعش را از اطفال راضی نیست (۱۴۱۸ الف: ۳۳۱-۳۳۲). همچنین نجس کردن مصحف و انتهاک آن (همان: ۳۲۶) و نیز مخالفت قطعی با واجبات (همان: ۳۹۵) را از موارد «لایرضی الشارع بفعله» می‌داند. ایشان در بحث شرط رجولیت در مرجعیت می‌گوید شارع راضی نیست که زن خود را مرجع سوال و مراجعه مقلدان قرار دهد؛ همانگونه که امامت زن برای رجال را نپذیرفته چه برسد به شئون مرجعیت و مدیریت (۱۴۱۸ ب، ۱/۱۸۸). همچنین در بحث اشتراط اعلمیت در قضاوت می‌گوید شارع راضی به قضاوت عامی (بیسواد) نیست (همان: ۳۶۴) ایشان در مسأله مرگ مومن در کشتی می‌گوید حرمت میت مومن مانند احترام مومن زنده است و شارع به اهانت به جسد مومن (مثل احراق و اکل سباع و ...) راضی نیست (همان، ۳۰۱/۹). ایشان در بحث امامت اجدم و ابرص و محدود (حد خورده شده) می‌گویند که شارع به تصدی امامت جماعت کسی که نقص دارد راضی نیست (همان، ۱۷/۳۷۶).

مرحوم سبزواری در شرط عدالت قاضی و مفتی گفته که شارع راضی به تصدی فاسق برای این امور نیست (۱۴۱۳، ۸۴/۱). مرحوم خوانساری عمل به وصیت را به حدی مهم می‌داند که استبدال عمل از حاکم به عدول مومنین و حتی فساق را جایز می‌شمارد؛ زیرا عمل به وصیت و حفظ مال یتیم در شمار «لایرضی الشارع بترکه» است (۴۰۵، ۴/۸۰) و همین سخن را در مورد رد مال غصب شده توسط صبی و مجنون می‌گوید که حاکم یا عدول یا غیر آنها رد مال کنند زیرا «لایرضی الشارع بترکه» (همان: ۵/۲۰۸). آیت الله سبحانی مسائل حسیه مانند قضا و محافظت مال صغیر و یتیم و ثغور مسلمین از «لایرضی الشارع باهمالها و ترکها» می‌داند (۱۴۱۵، ۵۳/۳). آیت الله سیفی مازندرانی موارد زیر را از اموری می‌داند که لایرضی الشارع بترکه: ثبوت ولایت برای حاکم در امور حسیه (بی تا الف: ۲۱۰)، عمل به وقف توسط متولی / حاکم / مومنین (بخاطر ولایتی که در امور حسیه دارند) (همو، بی تا ب: ۴۶۵)، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع از شریعت مقدسه (همو، ۱۴۱۵: ۲۱۳).

درباره کاربردهای اصطلاح «الامور المهمه» شایان ذکر اینکه مرحوم وحید بهبهانی نماز را از امور مهم می‌داند؛ چراکه که در هیچ حال و زمانی از انسان ساقط نمی‌شود (۱۴۲۴، ۳/۳۵۱). مرحوم شیخ جواد تبریزی مصادیق زیادی را برای امور مهمه ذکر می‌کند مثل حفظ نظام بلاد و مدیریت و امنیت و دفاع و منع نشر فساد (۱۴۲۶: ۱۵۷).

درباره استعمال ترکیبی ایندو اصطلاح، مرحوم منتظری در موارد متعددی «لایرضی الشارع» بعد از «الامور المهمه» را به کار برده و به مصادیق آن هم افزوده که به قرار زیر است: دماء و فروج و اموال و حفظ نظام و کیان مسلمین (۱۴۱۵، ۲۸/۲) فصل خصومات و تصرف اموال غیب و قُصَر و دفاع از حوزه اسلام (همو، ۱۴۰۹، ۱/۴۵۸) را اضافه کرده و ولایت (همان: ۵۶۰) و نیز استهلال و اعلام عید و حج را (همو، بی تا: ۴۳۱). همچنین ایشان تقویت شرک و اعانه ظلم و قتل را از موارد «لایرضی الشارع بوقوعها» برشمرده است (همان: ۳۸۴). همچنین مرحوم بروجردی فصل خصومات و تصرف در اموال غیب و قُصَر و دفاع از حوزه

اسلام را از امور مهمه که «لایرضی الشارع باهمالها» می‌داند (۱۴۱۶: ۷۸). آیت الله سیفی مازندرانی خمس را از امور مهمه که «لایرضی الشارع باهماله» می‌داند که مال منصب امام و نایبش یعنی ولی فقیه است می‌داند (۱۴۱۷: ۳۸۰).

درباره کاربرد این اصطلاح در کتب اصولی شایان ذکر است که «الامور المهمه / الهامه التي لا يرضى الشارع بتركه / فعله» بیشتر از منظر لزوم احتیاط در موارد دماء و فروج مورد توجه بوده است.

شیخ اعظم انصاری در بحث براءت و شک در تکلیف و شبهات موضوعیه براین باور است که رجحان احتیاط مورد تأیید عقل و نقل است؛ اما احتیاط در تمام شبهات موضوعیه تحریمیه موجب اختلال نظام زندگی است و برای تشخیص حسن احتیاط در موضوعات مختلف چند راه وجود دارد. یکی از راه‌ها این است که به درجه اهمیت مُحتمل نگریسته شود و اگر از موضوعات از امور مهمه نزد شارع مانند دماء و فروج باشد؛ بلکه مطلق حقوق الناس در مقایسه با حقوق الله باید احتیاط شود و در غیر چنین موضوعات مشکوکی، احتیاط حسن ندارد (۱۴۱۶، ۱/ ۳۷۶).

شهید صدر در بحث قاعده قبح عقاب بلایان می‌گوید این قاعده مختص احکام مشکوکی است که بر فرض ثبوتش، درجه اهمیتش را نمی‌دانیم؛ اما اگر بدانیم که لایرضی الشارع بتضییعه، مشمول قاعده قبح عقاب بلایان و مجرای براءت نیست و مجرای احتیاط است (۱۴۱۸، ۲/ ۵۴).

۲-۲. مفهوم پردازی مدعا

بعد از تبارشناسی اصطلاح «الامور المهمه التي لا يرضى الشارع بتركه» برای تبیین مدعای نوشتار حاضر («تربیت به مثابه امور مهم که شارع به ترک آن راضی نیست») ذکر چند نکته لازم است:

۱) بعد از تبارشناسی کاربردهای اصطلاحی این مفاهیم، وقتی می‌بینیم که مصادیق در دماء و فروج معدود و محدود نیست؛ معنایش این است که کارکرد این اصطلاح اندکی از هدفش یعنی تعیین «اهم المهمات در فقه» خارج شده است؛ اما کبرویاً ترسیم سلسله مراتبی از احکام و ارزشهای شرعی ممتنع نیست. آنچه که به بحث حاضر مرتبط است این است که در نوشتار حاضر فرضیه ما این است که در مجموعه احکام اجتماعی و فرهنگی، تربیت در قله است بنحوی که «لایرضی الشارع بتركه» و این ویژگی درواقع «وضعیت فریاد تربیت» را ترسیم می‌کند.

۲) منظور از عدم رضایت شارع و اهتمام وی این است که شارع بهیچ وجه به ترک تربیت راضی نیست. نتیجه این سخن این است که «تربیت واجب» در محدوده الزامیات مدنظر است. بنابراین فرضیه/مدعا اینگونه اصلاح می‌شود: «تربیت واجب، از امور مهمه است که شارع به ترک و اهمال آن راضی نیست».

۳) کدام ساحت از ساحت تربیتی مدنظر این مدعا است؟ در پاسخ باید گفت: قدرمیقن از گستره مفهوم تربیت و ساحت آن، مدنظر است و تربیت دینی شامل تربیت اعتقادی، تربیت اخلاقی و تربیت عبادی در قلمرو الزامیات (یعنی عقاید واجب الاعتقاد، اخلاقیات واجب التخلُّق و احکام عبادی واجب الامتثال) مراد است.

۴) منظور از تربیت در بحث حاضر مفهومی اعم از مفاهیمی چون هدایت، تعلیم، ارشاد، انداز، امر به معروف، نهی از منکر و مانند آن که درواقع روشهای تربیت به شمار می‌روند، است. به عبارت دیگر، تربیت در معنای مقسمی خود، مدنظر می‌باشد.

۳. ادله مدعا

این بخش عهده‌دار سوال دوم پژوهش است که: آیا تربیت به مثابه امری مهم است که شارع به ترک آن راضی نیست؟ چه ادله‌ای آنرا تأیید می‌نماید؟

شایان ذکر است که به دلیل نوپا بودن مساله، معیارهای کشف اینکه یک امری در نظام رتبه‌بندی و ارزش‌گذاری شریعت از «امور مهمه که لایرضی الشارع بتركه» هنوز بخوبی در دانش فقه منقح نشده است و نوشتار حاضر گامی کوچک دراین باره است.

جایگاهی ارزشها و وارونه پوشی پوستین دینداری در زمانهای مختلف و بویژه در عصر حاضر ناشی از این نقص در کشف و استنباط و صورتبندی و سپس ترویج و گفتمان سازی «نظام اولویتهای اسلام» است.

در این مجال به دو روش برهان آنی و لمی درصدد کشف و اثبات مدعا (تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترک آن راضی نیست) هستیم. در روش برهان لمی با مراجعه به آیات و روایات درصدد گردآوری شواهد هستیم که شریعت مقدس، تربیت را در قله ارزشها/احکام و بنحوی مهم می داند که لایرضی بترکه. در روش برهان آنی برآنیم تا شواهدی از کتب فقهی، فتاوا و احکامی که نشانه اهتمام شارع به تربیت باشند بنحوی که لایرضی بترکه را گردآوری کنیم. در این مجال به دلیل نویابودن این بحث، ممکن است تصریحی از فقهاء بر این مدعا (تربیت از امور مهم که شارع به ترکش راضی نیست) یافت نشود؛ اما ممکن است شواهدی یافت شود؛ برای مثال اگر شارع با تخفیف در حالات یک کار، (مثلا اقامه نماز بصورت قائم، جالس، خوابیده، ایماهی، اضطرابی و غیره با وضو یا جبیره یا تیمم) اصل انجام آنرا واجب می داند، نشان از ضریب اهمیتش دارد و یا اگر شارع در طول زمان بر تکلیفی تاکید می کند، نشان دهنده ضریب اهمیت استمرار آن است.

در ادامه شواهد مدعا (تربیت به مثابه امری مهم که شارع به ترکش راضی نیست) اقامه می شود.

دلیل ۱: تربیت، هدف ارسال رسل و انزال کتب

اولین استدلال اینگونه تقریر می شود: هدف بعثت، تعلیم و تزکیه و هدایت است و به قرینه عقلی و دلالت التزامی، «لایرضی الشارع بترك التریبه و الهدایه»؛ چرا که نقض غرض، عقلاً قبیح است. توضیح آنکه در آیات و روایاتی متعددی هدف ارسال رسل و انزال کتب، تلاوت، تعلیم، تزکیه، هدایت و تبشیر، انذار و ... معرفی شده است. در این مقاله تربیت به معنای مقسومی مدنظر است و به همه این واژگان، تربیت اطلاق می کنیم. در ادامه به برخی از آیات مذکور اشاره می شود.

در سه آیه شریفه، هدف ارسال رسل، تلاوت آیات، تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت و تعلیم نادانسته ها بیان شده است که به قرار زیر است: کَمَا أَرْسَلْنَا فِیْکُمْ رَسُولًا مِنْکُمْ یَتْلُو عَلَیْکُمْ آیَاتِنَا وَ یُزَکِّیْکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُعَلِّمُکُمْ مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ (بقره، ۱۵۱)؛ هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّیْنَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ إِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِیْنٍ (جمعه، ۲)؛ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِیْنَ إِذْ بَعَثَ فِیْهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ (آل عمران، ۱۶۴).

در آیات دیگر هدایت و انقاد از ولایت طاغوت (نحل، ۳۶)، اخراج از تاریکی ها به نور و هدایت به صراط مستقیم (ابراهیم، ۱ و ۵؛ مائده ۱۶)، تبیین (مائده، ۱۵)، هدایت به سبیل السلام (مائده، ۱۶)، انذار و تبشیر (بقره، ۲۱۴)، روایت آیات (قصه) (اعراف، ۳۵) و برداشتن غل و زنجیر ضلالت (اعراف، ۱۵۷) بعنوان هدف ارسال رسل و انزال کتب بیان شده است.

دلیل ۲: تربیت، رسالت حکومت هادی

دلیل دوم، اینگونه تقریر می شود: هدایت/تربیت فلسفه یا وظیفه اصلی حکومت اسلامی است؛ پس شارع به ترک آن راضی نیست؛ خصوصاً با پذیرش نظریه ولایت فقیه.

روشن است در این تقریر، حکومت بعنوان بزرگترین تکلیف شرعی موعیاً به هدایتگری شده که نشان دهنده این است که هدایت/تربیت در شریعت اسلامی، «اهم المهُمَّات» است؛ به نحوی که إهمال و ترک آن موجب نقض غرض است و شارع بدان راضی نیست.

توضیح آنکه برآیند بررسی ادله لفظی و لُبی در این باره این است که حاکمیت نسبت به مردم به نحوِ وجوبی و استحبابی مکلف به

تکالیف زیر است: نصیحت، تعلیم و تادیب مردم^۱، احیاء و تقویت سنت‌ها و فرهنگ‌های نیکو و مقابله با سنت‌ها و فرهنگ‌های گمراه-کننده؛ استمرار سنت‌ها و فرهنگ‌های اسلامی و مطلوب نیک^۲؛ آموزش حدود اسلام و ایمان و نیز ترویج، فرهنگ‌سازی و پیاده‌سازی معارف اسلام^۳ در سپهر جامعه و در یک کلام اقدام به تربیت و هدایت در سطح فرهنگ عمومی و در قبال همه توده‌های مردم که شامل تربیت رسمی، تربیت نیمه رسمی و تربیت غیررسمی می‌باشد.

نامه امام علی (ع) به مالک اشتر باتوجه به امکان تصحیح سند آن، دلالت تمامی در بحث حاضر دارد. حضرت (ع) چنین می‌فرماید: هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَكَلَاهُ مِصْرَ جَبَايَةِ خَرَجِهَا وَجِهَادِ عَدُوِّهَا وَاسْتِصْلَاحِ أَهْلِهَا وَعِمَارَةِ بِلَادِهَا (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۴۲۷). استصلاح هر نوع اقدام اصلاحی است که اقدامات هدمندآموزشی و تربیتی بارزترین مصادیق آن می‌باشند. به نظر می‌رسد ظهور ماده امر بر وجوب بر اطلاق استصلاح مقدم است و در نتیجه باید گستره شمول استصلاح را به الزامیات محدود نمود و در نتیجه سالم‌سازی و استصلاح جامعه در قلمرو «تربیت اعتقادی، عبادی و اخلاقی واجب»، بر حاکم واجب است.

این برداشت در وصایای نبی مکرم (ص) به معاذ هنگام انتصابش به حکومت یمن؛ عهد به عمر بن حزم حین انتصابش به ولایت قبله بنی‌الحادث یمن^۴ و هنگام انتصاب عتاب بن اسید بر مکه^۵ تأیید می‌شود. ملاحظه می‌شود که انگاره «حکومت هادی» مورد تأیید است و تربیت بر حاکمیت در دایره الزامیات، واجب و در دایره غیر الزامیات مستحب است.

دلیل ۳: تربیت، تکلیفی طولی

سومین دلیل بر مدعا، اینگونه تقریر می‌شود: تربیت در شریعت مورد اهتمام است بنحوی که شارع بصورت طولی و ولولایی برای آن، متولیان و متصدیانی تعیین کرده است.

مانند خطبه ۳۴: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَىَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فِتْنِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَغْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۷۹).
مانند: فَأَعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هَدَى وَ هَدَى فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ وَ إِنَّ السُّنَنَ لَكَثِيرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنَّ الْبِدْعَ لَطَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَأْخُودَةٍ وَ أَخْبَا بِدَعَاةٍ مَتْرُوكَةٍ (همان: ۲۳۵).
نامه ۵۳: وَ لَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَ لَا تُخْلِفَنَّ سُنَّةَ نَصْرٍ بَشِيٍّ مِنْ مَخْضِي تِلْكَ السُّنَنِ^۶ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا (همان: ۴۳۱).

(آمدی، ۱۴۱۰: ۴۵۳). «علی الامام ان يعلم اهل ولايته حدود الاسلام و الايمان»

نامه ۶۷ به فرماندار مکه قثم بن عباس: أَمَّا بَعْدُ فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ - وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَنَامِ اللَّهِ وَ اجْلِسْ لَهُمْ الْعَصْرَيْنِ فَأَقِمْ الْمُسْتَفْتَى وَ عِلْمَ الْجَاهِلِ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمِ وَ لَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَ (رسیدرضی، ۱۴۱۴: ۴۵۷) وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ [سُنَّةِ رَسُولِهِ] سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْقِيَامِ (همان: ۲۴۴). بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ

«يَا مَعَاذَ عِلْمِهِمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَحْسِنُ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۳/۷۴: ۱۲۷)

«... امره أن يأخذ الحق كما أمره و أن يبشر الناس بالخير و يأمرهم به و يعلم الناس القرآن و يفقههم فيه و ينهى الناس ... و يبشر الناس بالجنة و بعلمها و ينذر الناس النار و عملها و يستأنف الناس حتى يفقهوا في الدين و يعلم الناس معالم الحج و سننه و فرائضه» (احمدی میانجی، ۱۴۱۹، ۲/ ۵۱۹). (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۱/ ۱۲۳). «... فَوُضَّ إِلَيْهِ تَنْبِيهُ غَافِلِكُمْ وَ تَعْلِيمُ جَاهِلِكُمْ وَ تَقْوِيمُ أَوْدٍ مُضْطَرِبِكُمْ وَ تَأْدِيبُ مَنْ زَالَ عَنْ أَدَبِ اللَّهِ مِنْكُمْ»

توضیح آنکه اگر شارع، مکلف و متولی کاری را در شرایط اضطراری و فقدان و ترک مکلف اصلی، تعیین می کند، نشان-دهنده ضریب اهمیت نزد شارع است؛ مثل تعیین ولی، نائب، حاکم، عدول مومنین و یا عاقله در تادیه دیون. در مورد تربیت کودک کان جامعه نیز شریعت اسلامی ولایت های طولی در نظر گرفته تا به هیچ وجه تربیت و هدایت کودک کان بر زمین نماند و مورد اهمال قرار نگیرد.

از باب مرزگذاری استدلال حاضر (شماره ۳) با دیگر ادله باید گفت «ولایت طولی در تربیت» در این دلیل، شرح داده می شود؛ اما ولایت حاکم بر بی سرپرستان به دلیل اهمیت، «از باب ذکر خاص بعد از عام» در دلیل شماره ۴ و همچنین «ولایت عرضی در تربیت» نیز در استدلال شماره ۵ مطرح می شود.

توضیح آنکه ولایت بر صغار بصورت ترتبی شامل ولایت پدران، اجداد، وصی، مولی، وکیل، حاکم (و قاضی و عدول مومنین) است. این ولایت و نفوذ، شامل ولایت بر اموال و حقوق و نفوس و ترویج است. ولایت مولی و سید به دلیل عدم مصداقیت برده داری و نیز ولایت وصی و وکیل به دلیل محدودیتش در دایره وکالت و وصایت، در اینجا بحث نمی شود. در ادامه شواهدی از دیدگاه های فقها در ولایت آباء و اجداد و ولایت حاکم و در ذیلش ولایت قاضی و عدول ارائه می شود.

پدر و جد پدری بر نگاه صغار ولایت دارند (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۹/۱۷۲). این ولایت مورد قبول فقهای معاصر نیز هست (گروهی از حاشیه نگاران، ۱۴۱۹، ۵/۶۲۳). این ولایت از قطعیات و ضروریات فقه است و مورد اختلاف فقها نمی باشد و برخی بر آن ادعای اجماع کرده اند (حلی، ۱۴۱۰، ۲/۵۶۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۸: ۵۸۶-۵۸۷؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۱۲/۹۲؛ حائری، بی تا، ۶/۳۸۵).

همچنین پدر و جد پدری بر اموال صغار ولایت دارند و در این ولایت و حق تصرف نیز اختلافی نیست. ولایت طولی در اموال و نفوس صغار بصورت لولایی و با فقدان ولی طبقه قبل ایجاد می شود (خمینی، بی تا، ۱۴/۲). شیخ یوسف بحرانی ترتیب اولیاء و ولایت طولی بر صغار را اینگونه می نویسد: «الأولیاء هم سته علی ما ذکره الأصحاب، و سبعة علی ما يستفاد من الأخبار- و به صرحوا أيضاً فی غیر هذا الموضع-: الأب و الجد له- لا الأم- و الوصی من أحدهما- علی من لهما الولایة علیه- و الوکیل من المالك أو ممن له الولایة، و الحاكم الشرعی حیث فقد الأربعة المتقدمه، و آمینه؛ و هو المنصوب من قبله لذلك أو لما هو أعم، و عدول المؤمنین مع تعذر الحاكم، أو تعذر الوصول إليه» (۱۴۰۵، ۱۸/۴۰۳).

در مورد ولایت حاکم و فقیه جامع الشرایط بر اموال و نفوس صغار (و اصطلاحاً غیب و قُصَر) نیز اختلافی وجود ندارد. البته در مورد جواز تصرفش از باب نیابت عامه فقیه از امام معصوم (ع) که قول مشهور است و یا جواز تصرف از باب شأن قضاء و یا از باب امور حسبی اختلاف است که نقشی در بحث حاضر ندارد.

شهید ثانی در این باره چنین می نگارد: «إنَّ الامور المفتقره إلى الولایة إما أن تكون أطفالاً، أو وصایا و حقوقاً و دیوناً. فإن کان الأول فالولایة فیهم لأبیهم، ثم لجده لأبیهم، ثم لمن یلیه من الأجداد علی ترتیب الولایة، الأقرب منهم إلى المیت فالأقرب، فإن عدم الجميع فوصی الأب، ثم وصی الجد و هكذا، فإن عُدِم الجميع فالحاکم، و الولایة فی الباقي غیر الأطفال للوصی ثم الحاكم، و المراد به السلطان العادل، أو نائبه الخاص أو العام مع تعذر الأولین؛ و هو الفقیه الجامع لشرائط الفتوی العادل. و إنما کان حاکماً عاماً لأنه منصوب من قبل الإمام لا بخصوص ذلك الشخص، بل بعموم قولهم علیهم السلام: «انظروا إلى من کان منکم قد روی حدیثنا» (۱۴۱۳، ۲۶۴/۶-۲۶۵).

این ولایت ترتبی حاکم بر صغار (و اصطلاحاً غیب و قُصَر) را متاخرین و متاخر المتاخرین و معاصرین هم گفته اند. (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۴/۸۵، بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۸/۳۲۲، گروهی از حاشیه نگاران، ۱۴۱۹، ۵/۶۲۳ و ۶۷۳-۶۷۵)

ولایت قاضی و جواز تصرف در اموال غیب و قُصَر از شوون قضاوت است و مشروط به حفظ مصلحت می باشد. مرحوم آقاضیاء چنین می نگارد: «قال الفقهاء (رض): من مسئولیه مقام القضاء، القيام بالحکم بین الناس و فصل خصوماتهم، و تعقیب المجرمین

... و هكذا النظر في القسمة و نصب القيم على الأوقاف العامة و الأيتام و القصر ...» (عراقی، بی تا: ۲۴۰ و ۱۸)

همچنین در مورد ولایت عدول مومنین (یا تعبیری دیگر در کتب فقهی مانند «ولایه المومنین»، «الامین»، «جماعه من المسلمین») بر اموال (و نفوس) صغار (ایتام) بحثی نیست. البته این ولایت در طول و پس از فقدان ولایت حاکم و فقیه جامع الشرایط است همچنین این ولایت دائرمدار رعایت مصلحت و غبطه کودک است.

آیت الله خویی در این باره چنین می نگارد: «و الظاهر أن الذي يستفاد من الروایات هو جواز ولایة عدول المؤمنین فی خصوص مال الیتیم توسعة و لو مع التمكن من الإذن من الإمام أو الفقیه؛ إذ العادة جاریة بعدم التمكن فی جميع النقاط حتى القرى» (بی تا، ۵/ ۶۲-۶۳). البته در مورد طولیت ولایت عدول مومنین از ولایت حاکم و یا استقلال آن دیدگاهی دیگر مبنی بر استقلال وجود دارد. شیخ اعظم انصاری چنین می نگارد: «ثم إنه حيث ثبت جواز تصرف المؤمنین، فالظاهر أنه على وجه التكليف الوجوبی أو الندبی، لا على وجه النيابة من حاکم الشرع فضلا عن كونه على وجه النصب من الإمام علیه السلام، فمجرد وضع العدل یده على مال یتیم لا یوجب منع الآخر و مزاحمة بالبيع ونحوه - إلى أن قال: - و بالجملة: فالظاهر أن حکم عدول المؤمنین لا یزید عن حکم الأب و الجد، من حيث جواز التصرف لكل منهما ما لم يتصرف الآخر» (۱۴۱۱، ۹۲ / ۹۲).

خلاصه آنکه اقوال فقهاء در ولایت آباء، اجداد، حاکم، قاضی و عدول مومنین در اموال و تزویج و نهایتاً حقوق و نفوس است. ولایت آباء شامل حضانت و رضاع و نفقه هم هست که بر تربیت جسمانی و تربیت در دائره اولیات حیات کودک (اعم از نیازهای جسمی و روحی و اخلاقی و اجتماعی) است که بر تربیت به معنای تربیت دینی (شامل تربیت اعتقادی، عبادی و اخلاقی) و سطح قدر متیقن از «تربیت واجب»، منطبق است.

به نظر می رسد ولایت طولی حاکم (و سپس قاضی و عدول) نیز به تنقیح مناط و طریق اولویت (از ولایت بر اموال تا ولایت بر هدایت/تربیت/سعادت) شامل ولایت و مسئولیت در قبال تربیت دینی صغار ایتام (شامل تربیت واجب در ساحات تربیت اعتقادی، عبادی و اخلاقی) نیز می شود.

ملاحظه می شود که استدلال پیش رو (شماره ۳) ولایت طولی را در دوران خردسالی (صغارت) برای آباء و اجداد و برای حاکم (و قاضی و عدول) بر ایتام و شرایط فقدان آباء و اجداد ثابت می نماید و این انگاره را اثبات می نماید که «تربیت، تکلیفی طولی است و از امور مهمه می باشد که شارع به ترک آن راضی نیست».

دلیل ۴: تربیت ایتام، وظیفه حاکم

دلیل چهارم را می توان اینگونه تقریر نمود: تربیت مورد اهتمام شریعت است؛ بنحوی که برای کودکان بی سرپرست و بدسرپرست، نیز اهمال نشده و حاکمیت، دستکم از باب امور حسبه، مکلف به تربیت آنان است؛ توضیح آنکه بنابر عدم پذیرش نظریه ولایت عامه فقیه، دستکم تربیت ایتام از باب امور حسبه بر عهده حاکم است. این ولایت را در دلیل شماره ۳ به تفصیل توضیح دادیم و در اینجا اطلاله نمی شود. وجه تفکیک دلیل حاضر (شماره ۴) از دلیل شماره ۳، در تربیت بخشی از جامعه است بنام کودکان بی سرپرست و بدسرپرست و کودکان سرراهی (که محدود به ایتام نمی باشد). در منابع فقهی، ولایت حاکم بر صغار و ایتام مورد اختلاف و اشکال نیست (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۰۳/۲۶). بنابر استدلال حاضر، شریعت اسلامی به افراد و اقشار مغفول جامعه که بلحاظ سرپرستی دچار محرومیت هستند و عدم مراقبت از آنان در ابعاد بهداشتی و سلامت جسم و جان و فرهنگ و آداب خطرات و آسیب های فراوانی را به دنبال دارد نیز بی توجه نبوده و راضی به ترک تربیت آنان نیست.

دلیل ۵: تربیت، تکلیفی عرضی

تقریر دلیل پنجم به شرح زیر است: وجود تکالیف تربیتی عرضی، نشاندهنده ضریب اهتمام شارع به تربیت است، بنحوی که بصورت همزمان، خانواده، حاکمیت، مردم، عالمان بصورت وجوبی و ندبی مکلف به تربیت اند و این میزان از اهتمام به تربیت،

نشانه‌گر این است که تربیت نزد شارع از امور مهمه است که به ترک و اهمال آن راضی نیست. توضیح آنکه فرضیه «ولایت عرضی در تربیت» برای والد، حاکم، عالم و توده‌های مردم بصورت همزمان و در عرض یکدیگر (و نه در طول) را می‌توان اینگونه اثبات نمود:

الف) در استدلال شماره ۱ و ۲ نوشتار حاضر دیدیم که حکومت اسلامی نسبت به مردم بنحو استجابی و وجوبی مکلف به نصیحت، تعلیم و تادیب، هدایت، احیای فرهنگ و سنتهای نیکو و مبارزه با فرهنگ و سنت‌های ضاله، تعلیم اسلام و ایمان و در یک کلام تربیت است. این سخن با تضاعف و آکدیت تکلیف بر حاکم (از باب فقیه و عالم بودن) موکد خواهد شد. همچنین وجوب تربیت بر حاکمیت در قلمرو الزامیات (عقاید، اخلاق و اخلاق واجب) واجب و در قلمرو غیرالزامیات، مستحب است. ب) تربیت بر خانواده از باب آیه و قایه (تحريم، ۶) و رساله الحقوق (صدوق، ۱۴۱۳: ۶۲۲) در محدوده تربیت اعتقادی، عبادی و اخلاقی در قلمرو الزامیات (واجب التحصیل)، واجب است.

ج) در مورد تکلیف عرضی عالمان دینی می‌توان گفت بنابر بررسی‌ها امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد جاهل در احکام الزامی، دعوت دیگران به خیرهای الزامی، بر عالمان واجب کفایی است. همچنین کتمان حقیقت و عدم اظهار علم، بر عالمان حرام می‌باشد. احیاء معنوی و علمی مردم (در قلمرو احکام، عقاید و اخلاقیات الزامی) و مبارزه با گمراهی‌ها و بدعت‌ها در جامعه، بر آنان واجب است. همچنانکه هر نوع اقدام آموزشی از باب تعلیم خیر، بذل علم، تعلیم باب هدایت، آموزش علم نافع بر آنان استجاب دارد. (موسوی، بی‌تا).

د) همچنین در مورد تکالیف تربیتی توده‌های مردم (بدون تلبس به لباس پدری، حاکمیت و عالم بودن) طبق بررسی‌های مفصل، می‌توان گفت تربیت و هدایت دیگران بر توده‌های مردم از باب اعانه بر نیکی‌ها، احسان، نصیحت، تواصلی، استصلاح همکیشان مستحب است (همان).

شواهد فوق، تربیت را به بصورت تکلیفی عرضی بر عهده مکلفان می‌نهد و نشان از آن دارد که در شریعت، تربیت امری مهم است که شارع به ترک و اهمال آن راضی نیست.

دلیل ۶: تربیت، به مثابه امور حسبی

استدلال ششم اینگونه تقریر می‌شود: (بنابر عدم قول به نظریه حکومت هادی و نظریه ولایت فقیه - دلیل ۲ - و نیز بنابر عدم قبول ولایت طولی - دلیل ۳ - و نیز بنابر عدم توجه به دلیل ۴ که صرفاً در مورد تربیت کودکان بی‌بدرسپرست است) می‌توان چنین گفت: تربیت، از امور حسبه (بعنوان مصداقی از امر به معروف و نهی از منکر) است و در تعریف امور حسبه، اهتمام شارع و عدم رضایت به ترک آن، تصریح شده است (خمينی، ۱۴۲۱، ۶۶۵/۲).

مدعای دلیل پیش رو این است که بنابر قول به امور حسبه عام که شان فقیه جامع الشرایط است، تربیت (از باب مصداقیّتش برای امر به معروف و نهی از منکر) مشمول امور حسبه (به معنای دخالت و نفوذ حداقلی فقیه در امور مهمه) است؛ اما بنابر قول به امور حسبه خاص (معدود در مواردی خاص) تربیت مشمول این دلیل نیست.

توضیح آنکه امور حسبه یا امور حسبی اجمالاً به معنای کارهایی است که دارای مصلحت عمومی است و شارع به اهمال آن راضی نیست (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶؛ مراغی، ۱۴۱۷، ۵۷۱/۲؛ غروی، ۱۴۱۰: ۴۲۲). در کاربردهای فقها دو اصطلاح عام و خاص در این باره دیده می‌شود. در اصطلاح خاص به معنای کارهایی است که شارع متصدی خاص یا عامی برای آن تعیین نکرده مثل ولایت بر اموال قُصّر و غُیّب و مجانین و موقوفه‌های بی‌متولی و یا وصیت بدون وصی یا مصرف خمس (نراقی، همان؛ مراغی، همان؛ غروی، همان). اصطلاح عام امور حسبی هر کاری است شارع به ترک و اهمال آن راضی نیست؛ خواه متصدی خاص (مانند امام برای جهاد ابتدایی) و یا عام (مانند فقیه جامع الشرایط برای قضاوت و مکلف عالم برای امر به معروف و نهی از منکر) برای آن تعیین شده باشد

یا متولی برای آن تعیین نشده باشد (خمینی، ۱۴۲۱، ۴۹۷-۴۹۸).

در دلیل شماره ۴ درواقع به اصطلاح خاص آن اشاره کردیم؛ اما در دلیل پیشرو (استدلال شماره ۶) درواقع به اصطلاح عام امور حسبی تمسک می‌کنیم به این معنا که وقتی امر به معروف و نهی از منکر از امور حسبی (به اصطلاح عام) است که شارع به ترک آن راضی نیست، تربیت از باب مصاداقیت یا مقدمیت برای امر به معروف و نهی از منکر مشمول امور حسبی است و بر فقیه جامع الشرائع تولی و تصدی آن واجب است و یا از باب تنقیح مناط. در ادبیات فقه اهل سنت نیز در یک تعریف، حسبه به امر به معروف هنگام ترک معروف و نهی از منکر هنگام فعل حرام، تعریف شده است (وزارت الاوقاف، ۱۴۰۴، ۱۷/۲۲۳).

تقریر فوق، بنابر معنای مضیق امر به معروف و نهی از منکر بود (یعنی نهی از منکرات در آستانه وقوع)؛ اما اگر معنای عام‌تر امر به معروف و نهی از منکر (یعنی امر و نهی و گسترش و زمینه‌سازی همه الزامیات - و نه تنها در آستانه ترک واجب یا فعل حرام -) را اخذ کنیم، تربیت مساوق امر به معروف و نهی از منکر و مشمول امور حسبه خواهد بود. در تایید دلیل پیشرو (دلیل ۶) حضرت امام خمینی، حفظ جوانان از انحراف از اسلام و مقابله با تبلیغات ضد اسلامی از از «واضح‌ترین امور حسبی» می‌خواند که شارع به اهمال آن راضی نیست. (۱۴۲۱، ۶۶۵/۲).

۴. نتیجه‌گیری

مساله نوشتار حاضر عبارت بود از تبارشناسی، مفهوم‌پردازی و مدلل‌سازی این مدعا که «تربیت به مثابه امری مهم است که شارع به ترک آن، راضی نیست».

در پاسخ به سوال اول (تبارشناسی اصطلاح) این نتیجه حاصل شد که تعبیر «لایرضی الشارع بترکه» و «الامور المهمه» گاهی بصورت ترکیبی هم بکار می‌رود و دایره مصادیق آن صرفاً به دماء و فروج و عرض هم محدود نیست.

در پاسخ به سوال دوم (مفهوم‌پردازی مدعا) این نتیجه حاصل شد که مدعا «تربیت به مثابه امور مهم که شارع به ترک آن راضی نیست» به «وضعیت فرانهادی تربیت» اشاره دارد. در این تعبیر، «تربیت واجب» مراد است؛ همچنانکه قدر متیقن از مفهوم و ساحات تربیت (یعنی تربیت دینی شامل «تربیت اعتقادی، تربیت اخلاقی و تربیت عبادی در قلمرو الزامیات») مدنظر می‌باشد. همچنانکه منظور از تربیت معنای مقسمی آن که اعم است از هدایت، تعلیم، ارشاد و انذار و امر و نهی و ... است.

در پاسخ به سوال سوم (مدلل‌سازی) نتایج ادله ششگانه به شرح زیر است:

دلیل ۱ و ۲ «تربیت واجب» در همه ساحات و همه سنین را از «امور مهمه که شارع به ترک آن راضی نیست» می‌داند.

دلیل ۳ و ۴ «تربیت واجب» برای خردسالان بی‌سرپرست و بدسرپرست را از «امور مهمه که شارع به ترک آن راضی نیست» می‌داند.

دلیل ۵ اهتمام شارع به تربیت به صورت همزمان بصورت وجوبی و استحبابی بر خانواده، حاکمیت، مردم، عالمان به تربیت بصورت وجوبی و ندبی تکلیف می‌کند و تربیت را در مطلق ساحات و همه سنین از «امور مهمه که شارع به ترک آن راضی نیست» می‌داند.

دلیل ۶ تربیت را از باب امور حسبی و از باب امر به معروف و نهی از منکر به معنای مقسمی (که مساوق تربیت مقسمی است) از «امور مهمه که شارع به ترک آن راضی نیست» می‌داند.

هرچند طرح مدعای نوشتار حاضر، کم‌سابقه بوده؛ اما در کلمات فقها دارای مویدات است که نتیجه پژوهش حاضر را تایید می‌نماید. امام خمینی حفظ جوانان از انحراف و منع تبلیغات ضداسلامی و مانند آن را از واضح‌ترین امور حسبی که شارع به ترک آن راضی نیست دانستند (۱۴۲۱، ۶۶۵/۲). همچنین مرحوم تبریزی «منع نشر فساد» را در شمار «الامور المهمه» در بحث امور حسبه و وظایف حاکم بر می‌شمارد که در واقع بر تربیت به معنای عام منطبق است (۱۴۲۶: ۱۵۷). همچنین در تحقیقات معاصرین نیز نظر

موافق مبنی بر اینکه تربیت در شریعت اسلامی از اموری مهمی است که شارع به ترک آن راضی نیست، نیز دیده می‌شود (شیرازی و دیگران، ۱۴۲۹، ۳/۳۴۰ و ۳۴۸ و ۳۵۳)

در پایان برخی از لوازم و دلالت‌های اینکه «تربیت را از اموری بدانیم که شارع به ترک آن راضی نیست» ارائه می‌شود:
نکته ۱: اثبات این مدعا («تربیت به مثابه امر مهم که شارع به ترک آن راضی نیست») بدین معناست که در گستره شریعت، یکی از «اهم المهمات» در احکام فرهنگی/اجتماعی، عبارت است از تربیت.

نکته ۲: یکی از لوازم این مدعا، لزوم احتیاط در تربیت است. همانطور که در صفحات پیشین گفتیم در شبهات موضوعیه، مجرای احتیاط است نه برائت. همچنانکه باید گفت تربیت، محکوم و مقید به نفی ضرر و حرج و رفع و ادله تقیه نیست؛ آنگونه که امام خمینی در مورد احکامی که لایرضی الشارع بترکه گفته‌اند (۱۴۱۸، ۳/۶۱۷).

نکته ۳: لازمه دیگر «استثنای امور مهمه از «عدم وجوب ارشاد در موضوعات» است؛ چراکه ارشاد در موضوعات مهمه که لایرضی الشارع بترکه واجب است (خویی، بی‌تا، ۱/۱۲۰). بنابراین اگر تربیت را از امور مهمه دانستین در این صورت، وجوب ارشاد، در موضوعات تربیتی هم خواهد بود. مثل اینکه به متربی گفته شود که این کتاب یا این سایت ضاله است یا این شکل از وضو، یا آموزش وضو صحیح نیست.

نکته ۴: لازمه دیگر در باب تراحم ظاهر می‌شود. اگر تربیت را «اهم المهمات» دانستیم؛ در تراحمات اجتماعی، سازمانی، اداری و حکمرانانه دارای تقدم و اولویت است.

نکته ۵: نکته دیگر «نحوه سقوط تکلیفی با این میزان اهمیت» است. اگر تربیت «اهم المهمات اجتماعی فرهنگی» است، سازوکار سقوط و اسقاط تکلیف از مکلفان چگونه است؟ هرچند در این مجالات تئوری‌های اصولی موجود کفاف بحث را نمی‌دهند. در تکالیف تربیتی عرضی (ونه طولی)، کفایت تبیین‌کننده «کیف امتثال تربیت» نیست؛ اساساً این پاسخ از اساس غلط است؛ زیرا آن تکالیف عینی هستند. آیا مشارکتی بودن امتثال تکلیف، راه حل است؟ در این صورت حکم مشارکت جویی و مشارکت-پذیری در تربیت باید مورد مذاقه قرار گیرد. این بحث قابل پیگیری است و راقم انشأله در مقالی دیگر بدان پرداخته است (موسوی، بی‌تا ب). همچنین بحث از «اعسار تربیتی» و لزوم فراهم‌آوری هم‌افزایی در امتثال تربیت در میان مکلفان به تربیت، به مثابه شرط واجب.

نکته ۶: نکته دیگر آنکه «وضعیت فرانهادی تربیت» که بدان اشاره شد، در اسناد بالادستی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران اینگونه تجلی یافته که تربیت رسمی، امری فرانهادی (نهادهای اجتماعی)، فراساحتی (احتراز از نگاه تک ساحتی به تربیت)، فراقوه ای (فراوزارخانه‌ای آپ) و ... است.

منابع

۱. آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۴۱۰). *غرر الحکم و درر الکلم*، قم: دار الکتاب الإسلامی.
۲. احمدی میانجی علی، (۱۴۱۹). *مکاتب الرسول*، قم: دار الحدیث.
۳. [شیخ] انصاری، مرتضی (۱۴۱۶). *فرائد الاصول*، قم: انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۴. [شیخ] انصاری، مرتضی (۱۴۱۱). *کتاب المکاسب*، قم: دار الذخائر.
۵. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵). *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، قم: انتشارات اسلامی.
۶. بروجردی، آقا حسین (۱۴۱۶). *البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر*، قم: دفتر حضرت آیه الله.
۷. تبریزی، جواد (۱۴۲۶). *تنقیح مبانی العروة - کتاب الاجتهاد والتقليد*، قم: دار الصدیقة الشهيدة (س).
۸. حلی، ابن ادریس (۱۴۱۰). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
۹. [علامه] حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۸ق). *تذکره الفقهاء (ط - القديمة)*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

۱۰. حائری، سیدعلی (بی تا). ریاض المسائل (ط - القدیمة)، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۱. خمینی سیدروح الله (۱۴۱۸). تنقیح الاصول، مقرر: حسین تقوی اشتهااردی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱). کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. خمینی، سید روح الله (بی تا). تحریر الوسیله، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
۱۴. خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵). جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ الف). التنقیح فی شرح العروة الوثقی، مقرر: میرزاعلی غروی، قم: بی نا.
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ ب). موسوعه الإمام الخوئی، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
۱۷. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا). مصباح الفقاهه (المکاسب)، مقرر: محمدعلی توحیدی، بی جا: بی نا (نسخه نرم افزار جامعه فقه ۲).
۱۸. سبحانی، جعفر (۱۴۱۵). الرسائل الأربع: قواعد اصولیه و فقهیه، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۱۹. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳). مهذب الأحکام، قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم.
۲۰. سیدرضی، محمد، (۱۴۱۴). نهج البلاغه، تنظیم و تحقیق: صبحی صالح، قم: مؤسسه نهج البلاغه.
۲۱. سیفی مازندرانی، علی اکبر (بی تا الف). دلیل تحریر الوسیله - الوصیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۲. سیفی مازندرانی، علی اکبر (بی تا ب). دلیل تحریر الوسیله - الوقف، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۳. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۱۵). دلیل تحریر الوسیله - الامر بمعروف، قم: انتشارات اسلامی.
۲۴. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۱۷). دلیل تحریر الوسیله - الخمس، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۵. شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۳). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۲۶. شیرازی، قدرت الله و دیگران (۱۴۲۹). موسوعه أحكام الأطفال و أدلتها، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
۲۷. صدر، محمدباقر (۱۴۱۸). دروس فی علم الأصول، قم: انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۲۸. [شیخ] صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳). من لا یحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۹. [محقق] کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴). جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ دوم.
۳۰. گروهی از حاشیه نگاران (۱۴۱۹). العروة الوثقی (المحشی)، قم: انتشارات اسلامی.
۳۱. عراقی، آقاضیاء (بی تا). کتاب القضاء، محقق محمدهادی معرفت، قم: چاپخانه مهر.
۳۲. غروی، میرزا علی، (۱۴۱۰). التنقیح فی شرح عروه الوثقی (الاجتهاد و التقليد)، تقریرات آیت الله العظمی خویی، قم: دارالهدی.
۳۳. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۴. مراغی، سیدمیر عبدالفتاح (۱۴۱۷). العناوین الفقهیه، قم: جامعه مدرسین.
۳۵. منتظری، حسینعلی (۱۴۱۵). دراسات فی المکاسب المحرمه، قم: نشر تفکر.
۳۶. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹). دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الإسلامیه، قم: نشر تفکر.
۳۷. منتظری، حسینعلی (بی تا). مجمع الفوائد، قم: نشر تفکر.
۳۸. موسوی، سیدنقی (بی تا). معلم هادی از منظر فقه تربیتی، (کتاب در فرایند انتشار).
۳۹. موسوی سیدنقی (بی تا ب). مشارکت پدیری در تربیت رسمی از منظر فقه تربیتی. (مقاله در فرایند انتشار).
۴۰. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.

٤١. نراقى، ملا احمد (١٤١٧). *عوائد الايام*، قم: دفتر تبليغات اسلامى.
٤٢. وحيد بهبهانى، محمد باقر (١٤٢٤). *مصاييح الظلام*، قم: مؤسسه العلامة المجدد الوحيد البهبهاني.
٤٣. وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلاميه (١٤٠٤). *الموسوعة الفقهيّة [الكويتيّه]*، كويت: وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلاميه، الطبعة الثانيه.

References

- [Allameh] Helli, Hassan bin Yusuf (1968). *Tazkerah Al-foghahaa*, Qom: Al-Bayt Institute. (in Arabic).
- [Sheikh] Ansari, Morteza (1990). *Kitab al-Makasab*, Qom: Dar al-Zhakhar. (in Arabic).
- [Sheikh] Ansari, Morteza (1995). *Faraid al-Asoul*, Qom: Islamic Publications, fifth edition. (in Arabic).
- [Sheikh] Sadouq, Muhammad bin Ali bin Babawieh (1992). *Man La yahzara Al-Faqih*, Qom: Modaresin Society Publications. (in Arabic).
- A group of margin writers (1998). *Al-Arwa Al-Wathqi (Al-Mohshi)*, Qom: Islamic Publications. (in Arabic).
- Ahmadi Mianji Ali, (1998). *Makatib Al-Rasoul*, Qom: Dar Al-Hadith. (in Arabic).
- Amadi, Abdul Wahid bin Muhammad (1989). *Gharar al-Hakam and Darr al-Kalam*, Qom: Dar al-Kitab al-Islami. (in Arabic).
- Bahrani, Yusuf bin Ahmad (1984). *Al-Hadaiq al-Nadrah fi Ahakam al-Utrah al-Tahira*, Qom: Islamic Publications. (in Arabic).
- Boroujerdi, Agha Hossein (1995). *Al-Badr al-Zahr in the Jumu'ah and Al-Masafr prayers*, Qom: Hazrat Ayatollah's office. (in Arabic).
- Gharavi, Mirza Ali, (1989). *Tankih in Sharh al-Uruwa al-Wathqi, (Ijtihad and Taqlid)*, Ayatollah Azmi Khoei's interpretations, Qom: Dar al-Hadi. (in Arabic).
- Haeri, Seyyed Ali (N P). *Riyad al-Masal*, Qom: Al-Bayt Institute. (in Arabic).
- Helli, Ibn Idris (1989). *Al-Saraer al-Hawi for Tahrir Al-Fatawi*, Qom: Islamic Publications, second edition. (in Arabic).
- Iraqi, Aghazia (N P). *Ketab Al-Qadaa*, Mohaghegh Mohammad Hadi Marafet, Qom: Mehr Printing House. (in Arabic).
- Karki, Ali bin Hossein (1993). *Jami al-Maqasid fi Sharh al-Qaved*, Qom: Al-Bayt Institute (AS), second edition. (in Arabic).
- Khansari, Seyyed Ahmad (1984). *Jami al-Madarak fi sharh mokhtacar al-nafia*, Qom: Ismailian Institute, second edition. (in Arabic).
- Khoi, Seydabulqasem (N P). *Misbah al-Fiqahah (Al-Makasab)*, author: Mohammad Ali Tawhidi, bi-ja: bi-na (Jurisprudence Society software version 2). (in Arabic).
- Khoi, Seyyed Abul Qasim (1997 A). *Tankih in Sharh al-Uruwa al-Wathqi*, authored by: Mirza Ali Gharavi, Qom: no publisher. (in Arabic).
- Khoi, Seyyed Abul Qasim (1997 B). *Al-Imam Al-Khoei Encyclopedia*, Qom: Imam Al-Khoei Revival Foundation. (in Arabic).
- Khomeini Seyyed Ruhollah (1997). *Tankih al-Asul*, edited by: Hossein Tagvi Eshtredi, Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (in Arabic).
- Khomeini, Seyed Ruhollah (2000). *Kitab al-Baya*, Tehran: Imam Khomeini Organization and Publishing Institute. (in Arabic).
- Khomeini, Seyyed Ruhollah (N P). *Tahrir al-Usilah*, Qom: Dar Alam Press Institute.

(in Arabic).

- Majlisi, Mohammad Bagher (1982). *Bihar al-Anwar*, Beirut: Dar Ahya Al-Tarath al-Arabi. (in Arabic).
- Maraghi, Seyyedmir Abd al-Fattah (1996). *Al-Anawin al-Fiqhiyyah*, Qom: Jamia Madrasin. (in Arabic).
- Ministry of Al-Awqaf and Al-Shaon al-Islamiya (1983). *Al-Musua al-Fiqhiyyah [Al-Kuwaitiyyah]*, Kuwait: Ministry of Al-Awqaf and Al-Shaun al-Islamiyya, second edition. (in Arabic).
- Montazeri, Hossein Ali (1988). *Darasat fi Wilayat al-Faqih va al-dolah al-eslameh*, Qom: Tesser Publishing House. (in Arabic).
- Montazeri, Hossein Ali (1994). *Darasat fi al-Masab al-Muharma*, Qom: Tassara Publishing House. (in Arabic).
- Montazeri, Hossein Ali (N P). *Majma al-Fawadee*, Qom: Tashkar publication. (in Arabic).
- Mousavi Seyyednaghi (N P). *Participation in formal education from the perspective of educational jurisprudence*. (Article in the process of publication). (in Persian).
- Mousavi, Seyyednaghi (N P). *Moalem Hadi from the perspective of educational jurisprudence*, (book in the process of publication). (in Persian).
- Najafi, Mohammad Hassan (1983). *Jawaharlal Kalam in the Shari'ah of Islam*, Beirut: Dar Ihya Al-Tarath al-Arabi, 7th edition. (in Arabic).
- Naraghi, Mulla Ahmad (1996). *Awaed Al-Alayam*, Qom: Islamic Propaganda Office. (in Arabic).
- Sabzevari, Seyyed Abdul Aghlar (1992). *Mahdhab al-Ahkam*, Qom: Al-Manar Institute, 4th edition. (in Arabic).
- Sadr, Mohammad Bagher (1997). *Doroos fi elm al-osool*, Qom: Islamic Publications, 5th edition. (in Arabic).
- Saifi Mazandarani, Ali Akbar (1996). *Dalil Tahrir al-Wasila-Khams*, Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (in Arabic).
- Saifi Mazandarani, Ali-Akbar (1994). *Dalil Tahrir al-Wasila-Al-Amr Ba-Maruf*, Qom: Islamic Publications. (in Arabic).
- Saifi Mazandarani, Ali-Akbar (N P). *Dalil Tahrir al-Wasila- Al-Waqf*, Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (in Arabic).
- Saifi Mazandarani, Ali-Akbar (N P). *Dalil Tahrir al-Wasila-al-Wasiyeh*, Tehran: Imam Khomeini's Institute for Editing and Publishing. (in Arabic).
- Seyed Rezi, Muhammad, (1993). *Nahj al-Balagheh*, editing and research: Sobhi Saleh, Qom: Nahj al-Balagheh Institute. (in Arabic).
- Shirazi, Qadrat Allah and others (2008). *Encyclopaedia of Children's Rules and Justices*, Qom: Jurisprudence Center of Imams Athar. (in Arabic).
- Sobhani, Jafar (1994). *Al-Rashee al-Arba*, Qom: Imam Sadiq (AS) Institute. (in Arabic).
- Tabrizi, Javad (2005). *Tankih mabani al-orveh-ketab Al-ejtehad va taghlid*, Qom: Dar al-Siddiqah al-Shahida. (in Arabic).
- The second martyr, Zain al-Din (1992). *Masalak al-Afham fi sharh Sharia al-Islam*, Qom: Islamic Encyclopaedia Foundation. (in Arabic).
- Vahid Behbahani, Mohammad Bagher (2003). *Masabih al-zalam*, Qom: Allama Al-Mujjad Al-Wahidi Al-Bahbahani Foundation. (in Arabic).